

مصدق، آخرین سنگر آزادی



احسان مالکی‌پور

عضو دفتر سیاسی

نهضت آزادی



یکی از حساس‌ترین، حماسی‌ترین و امیدبخش‌ترین صحنه‌های تاریخ ایران را که در جریان نبرد استبدادطلبان و آزادی‌خواهان رقم خورد، احمد کسروی اینگونه به تصویر می‌کشد: «از ایران آذربایجان ماند. از آذربایجان تبریز. از تبریز کوی امیرخیز و از کوی امیرخیز یک کوچه که در آن ستارخان مقاومت می‌کرد.» او در پهنه خاک ایران آخرین مانع در برابر پیروزی طرفداران سلطنت مطلقه بر سلطنت مشروطه بود، و اکنون مصدق، این‌فرزند خلف مشروطه، در عرصه افکار عمومی در چنین جایگاهی قرار گرفته است. اما چرا و چگونه؟ در سال‌های اخیر هر چه در تصور محافل سیاسی و افکار عمومی، شانس براندازی و بازگشت سلطنت‌پایا ماندگان سلطنت‌میشتر می‌شود، تخریب مصدق هم‌بیشتر می‌شود. سلطنت‌طلبان دو راهبرد اساسی برای فتح افکار عمومی طراحی و اجرا می‌کنند که در هر دوی این راهبردها، مصدق همچون تهدیدی کلیدی در نظر گرفته می‌شود. راهبرد اول حول دوگانه‌ی پنجاه و هفتی و پهلوی طلب شکل می‌گیرد، تحت تأثیر وضعیت کشور پس از انقلاب اسلامی، طرفداران سلطنت، کل مصائب کشور را حاصل انقلاب و انقلابیون ۵۷ می‌دانند و از این طریق دوگانه قدرتمندی شکل داده‌اند تا بتوانند هر که را به نوعی در سمت انقلاب ۵۷ است، در افکار عمومی از اعتبار بیاندازند و زمین بازی سیاست را بی‌رقبب کنند. این سازوکار از آنجا که اکثر افراد و جریان‌های سیاسی معاصر را به نحوی در برمی‌گیرد تا حدود زیادی مؤثر واقع می‌شود الا در یک مورد: محمد مصدق و میراث فکری و عملی او. این ناکامی سلطنت‌طلبان در ارتباط با مصدق دو دلیل دارد. اول اینکه مصدق در زمان انقلاب ۵۷ در قید حیات نبود و نقشی در آن نداشت و دوم اینکه، بر اساس دلائل محکمی که به تفصیل در منابع مختلف تشریح شده است، انقلاب ۵۷، پیامد کودتای ۲۲ بود؛ دسیسه‌ای که با همکاری آمریکا و انگلیس و همراهی عوامل داخلی علیه دولت مردمی مصدق شکل گرفت و از آنجا که کودتا بدون مشارکت محمدرضا شاه موفق نمی‌شد، شاه را باید شریک انقلاب ۵۷ دانست. بنابراین هم شاه که به قول مهندس بزرگان رهبر منفی انقلاب بود، خودش سلطان پنجاه و هفتی‌ها محسوب می‌شود و هم راهبرد دوم سلطنت‌طلبان را تحت تأثیر منفی قرار می‌دهد. راهبرد دوم، مبتنی بر ارائه تصویری بی‌عیب و نقص از شاه و سلسله پهلوی در افکار عمومی و سپس انتقال این میراث یا سرمایه‌نمادین به فرزند شاه است. پیامد چنین راهبردی، افزایش طرفداران پروپا قرصی است که در نظرشان هر چه آن خسرو کند شیرین کند! نمونه مشهور چنین پدیده‌ای را در رابطه ترامپ و طرفدارانش می‌توان دید. اما باز هم مصدق سدره است، مشارکت انکارناپذیر شاه در کودتا علیه دولت قانونی دکتر مصدق گناه کبیره‌ایست که شاه را از عدالت ساقط می‌کند! بر این اساس، برای موفقیت دوراهبردمذکور چاره‌ای نمی‌ماند جز تخریب مصدق تحت لوای عبارت‌های جذابی چون بازخوانی انتقادی تاریخ، روش‌شناسی مطالعات تاریخی که بدین منظور انجام می‌شود از این قاعده پیروی می‌کند: ۱) با مرور سریع منابع تاریخی، خطاهای احتمالی مصدق شناسایی شود؛ ۲) در صورتیکه خطایی شناسایی نشد، با دست‌چین کردن واقعیت‌های تاریخی، طوری صحنه‌سازی شود که مصدق مقصر جلوه داده شود؛ ۳) در هر دو مورد ۱ و ۲ اگر شاه هم در ماجراجوشی منفی داشته، خیلی ظرفیت از آن صرف‌نظر شود. خلاصه که می‌گردند تا از میان انبوه درختان جنگلی سرسبز، خشکیده بوته‌ای پیدا کنند و آتش‌زند و جنگل را نابود کنند. خروجی چنین شیوه تحلیلی که نه‌با فرضیه (hypothesis) که با فرض حتمی (assumption) مقصوب‌ن مصدق انجام می‌شود این هست که مثلاً در ماجرای ترور رزم‌آرا، ابتدا توانمندی‌های او را با آب و تاب تعریف می‌کنند، بعد می‌گویند مصدق دشمن او بود و با هر بودهای که رزم‌آرا به مجلس می‌آورد مخالفت می‌کرد، بعد هم رزم‌آرا ترور شد. در نتیجه خواننده از مصدق منزجر می‌شود. اما تعریف‌کنندگان هیچ‌گاه نمی‌گویند، بر اساس اسناد آرشو ملی بریتانیا رزم‌آرا به واعظ مشهور، محمدتقی فلسفی، که اسدالله علم، یار غار شاه، او را «افسردناس» می‌دانست، ۲۰۰۰۰ پوند داده بود و مشخص هم نبود نامبرده این پول را چگونه خرج کرده است. بعد انتظار دارند مصدق در مجلس، چشم‌پسته بودجه پیشنهادی رزم‌آرا را تصویب می‌کرد. از همه بدتر در ترازوی غمبار کودتای ۲۸ مرداد، چنان آسمان ریسمان بهیم می‌بافند که مخاطب با اصل ماجرا را که سرنگونی دولتی مردمی با خادالت بیگانه و همکاری دربار است، فراموش کند یا اگر هم کودتا را پذیرفت، مصدق را مقصر بداند. درست‌ست یا که مایندیری را که خواسته‌از جان و مال و ناموس خانواده‌اش در برابر دردان دفاع کند اما به دلیل همدستی فردی از اعضای خانواده با دردان، جنگ را مغلوب شده، مقصر بدانند. در قیاس شاه و نخست‌وزیر، نه مصدق فرشتگی بی‌عیب و نقص بود، نه شاه شیطان مطلق؛ به هر حال محمدرضا پهلوی خدمتانی کرده که آثارش هنوز پابرجاست. اما مصدق هر که بود و هر چه کرد، هیچگاه برای کسب و حفظ قدرت، دست‌گدایی به سمت خارجی دراز نکرد، هیچ‌گاه برای ترور شاه نقشه‌نکشید (گرچه شاه چنین کرد)، ذره‌ای سوءاستفاده شخصی از مقام و منصب در زندگی شخصی‌اش نبود، فرمان به قتل آدم‌ها نداد. تنها گناهایش این بود که می‌گفت برای دفع استبداد، شاه باید به جای حکومت، نقشی نمایین داشته‌باشد و فقط سلطنت کند! و برای کسب استقلال، نفت ملی شود. او فرزند خلف انقلاب مشروطه و مخالف قدرت مطلقه بود و در تاریخ استبدادزده‌ی این خاک، بالنسبه اسطوره محسوب می‌شود، هر چند کسانی بخواهند این اسطوره را بشکنند. راه مصدق و میراث معنوی او تنها برتری در افکار عمومی است که هنوز توسط طرفداران قدرت مطلقه، فتح نشده است و با تلاش ایران‌دوستان آزادی‌خواه، این کوچه به کوی، این کوی به شهر و شهر به ولایت و ولایت به کشور بدل خواهدشد.

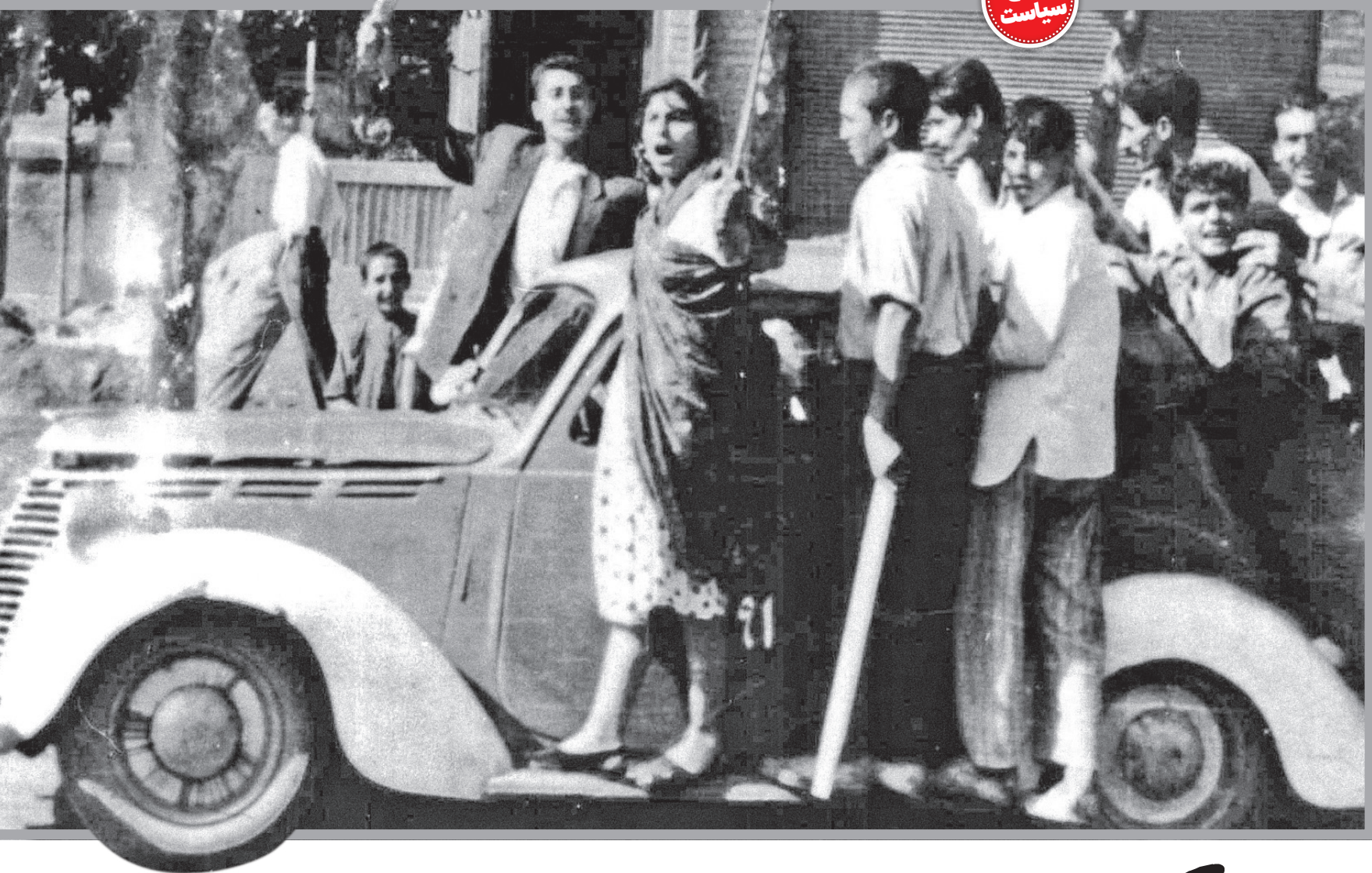
دیپلماسی

DIPLOMACY



تاریخ

سیاست



AP - تکس

انگاره‌های سقوط

درباره روایت‌هایی که از پایان کار محمد مصدق ارائه می‌شود



مهرداد خدیر

معاون سردبیر



۷۲ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ صدای سلطنت‌طلبان بلندتر شده و حالا فقط فرزند سیدابوالقاسم کاشانی و هم‌فکران سینت بر دکتر محمد مصدق خرده نمی‌گیرند بلکه کسانی با مدعای مشروطه‌ایها ماتمات با اتهاماتی را طرح می‌کنند و جا دارد به ۱۰ فقره از این گزاره‌های پرتکرار بپردازیم که به واقع انگاره‌های باطل اند و به تازگی بر برخی را از زبان داعیه‌دار اقتصاد آزاد هم شنیده‌ایم:

۱

مصدق، نفت را ملی نکرد دولتی کرد: این سوءتفاهم از دو جا برمی‌خیزد. یکی این که واژه «ملی» را تنها مقابل «دولتی» تعریف کنیم حال آن که به معنی «خلع ید» است. دیگر این که به پروژه سیاسی مصدق درباره انتخابات آزاد توجه نشود.

با این نگاه ملی شدن صنعت نفت انگار «شب شراب»ی بوده که به «بامداد خمار» انجامیده و این خماری و اعتیاد به نفت همچنان ادامه دارد چون دولت‌ها را به جای اتکا به درآمد‌های مالیاتی و نیاز به مردم، بارانده‌دهنده و منت‌گذارنده و تحمیل‌کننده کرده و مردمان را به جای تولید ثروت، یارانه‌بگیر و در استخدام دولت‌ها و نیازمند و چون دولت نفتی، رانتیر است و متکی به رانت نفت از مردم احساس بی‌نیازی می‌کند و همین بزرگ‌ترین مانع دموکراسی است و مثال هم می‌آورند که هر گاه بهای نفت بالا رفته دولت‌ها بلندپروازانه‌تر سخن گفته و گام برداشته‌اند و به عکس هر زمانی که نفت ارزان شده به مردم احساس نیاز کرده و نرم‌تر شده‌اند. هر چند با تحریم‌ها درآمد دولت‌ها از نفت هم دچار نقصان شده و ترامپ در پی صفر کردن هم برآمده است.

این گزاره‌ها البته تا اندازه‌ای درست است اما قصه ملی شدن دیگر است. زیرا اولاً واژه «ملی» در فرهنگ سیاسی و اقتصادی معاصر ایران بیش از آن که در مقابل «دولتی» قرار گیرد به معنی «خلع ید» است و اگر به جای روز ملی شدن صنعت نفت گفته می‌شد روز خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس و واگذاری صنعت نفت به ایرانیان، چه‌بسا این سوءتفاهم برنمی‌خاست و این اختلاف‌ها هم در نمی‌گرفت. کما این که بانک «ملی» ایران هم بعد از خلع ید و برچیدن بانک ایران و انگلیس تاسیس شد و هیچ‌کس

خرده نگرفت چرا نام آن را بانک دولتی ایران نگذاشتند درحالی‌که در اختیار دولت است و ملی یعنی از مالک یا مدعی مالکیت قبلی خلع ید شده است.

یادمان باشد تجربه امتیازدهی در عصر قاجار، ملی کردن را به یک ارزش بدل ساخته بود و امروز ارزش جهانی و غالب این است که از امکانات فنی و نرم‌افزاری و سرمایه‌ای دیگران به سود منابع ملی بهره ببریم. جالب این که آخرین نشانه‌های ملی شدن در دنیای صنعتی در کشوری چون فرانسه با ریاست جمهوری فرانسوا میتران از حزب سوسیالیست از بین رفت تا نشان دهند سوسیالیست‌های اروپایی نیز دیگر در پی ملی شدن به مفهوم قبل نیستند.

۲

مصدق نباید پیشنهاد شراکت ۵۰-۵۰ آمریکایی‌ها را رد می‌کرد: این گزاره هم باطل است چون خود پیشنهاد کرد یک شرکت بی‌طرف و ترجیحاً مثلاً هلندی مدیریت نفت را برای دوره انتقال بر عهده گیرد و آمریکایی‌ها هم پیشنهاد شراکت ۵۰-۵۰ را مطرح کردند.

بخش اول را که راست است (پیشنهاد شراکت ۵۰-۵۰) می‌گویند ولی بخش دوم را که رد پیشنهاد از جانب انگلیسی‌هاست نه و به مصدق نسبت می‌دهند!

۳

مصدق، پیشنهاد بانک جهانی را رد کرد: درباره این گزاره هم باید یادآور شد بانک جهانی بر دو موضوع تأکید داشت: اول این که به عنوان یک آژانس مدیریتی از جانب هر دو طرف مناقشه عمل کند. حال آن که دولت مصدق بر این نظر بود که حاکمیت از آن ایران است و بانک جهانی نماینده ایران در عملیات نفتی باشد. این موضوع البته داشت حل می‌شد و اختلاف از جای دیگری سرباز کرد.

موضوع دوم این بود که بانک جهانی اصرار داشت برای آنچه «اداره کارآمد صنعت نفت ایران» می‌خواند از تکنسین‌های نفتی انگلستان که سابقه کار در ایران داشتند استفاده شود و این ذهنیت منفی را درست یا غلط ایجاد کرد که تکنسین‌های شرکت سابق می‌خواهند از پنجره بانک جهانی بازگردند! یادمان باشد که ذهنیت ایرانی‌ها به انگلستان منفی بود و اصرار بانک جهانی بر تکنسین‌های انگلیسی شک‌برانگیز شد.

این در حالی بود که بانک جهانی نهادهای بین‌المللی است و به آسانی می‌توانست از تکنسین‌های کشورهای دیگر خصوصاً آمریکا با همان مهارت و تجربه هم استفاده کند.

در همان زمان گزارشی هم به یکی از نزدیکان مصدق

- مهندس حسینی- رسید که حکایت از آن داشت که دو مدیر سابق شرکت نفت انگلستان و ایران (اسنو و گس) هر روز در واشنگتن در حال مذاکره‌اند و در واقع آنچه بانک جهانی پیشنهاد می‌کند دیکته‌شده آنهاست. به خصوص روی اسم گس حساسیت بسیار وجود داشت.

این موارد بافته‌های ذهنی برخی افراد از سر علاقه نیست بلکه یافته‌های «نیکلا گرجستانی» از مقامات ارشد سابق بانک جهانی است که بیش از ۴۰ سال در پروژه‌های عمران و توسعه اقتصادی از جانب بانک جهانی مأموریت داشته و زاده ایران و از تبار گرجی است و به آرشو بانک جهانی دسترسی داشته در مقاله‌ای در ماهنامه چشم‌انداز ایران (شماره ۱۳۸) از یک یادداشت درون‌سازمانی خبر می‌دهد که از مسؤول ارشد بانک که به ایران رفته و با مصدق و حسینی مذاکره کرده بود پرسیده این پیشنهاد بانک را به کجا می‌کشاند؟ (پیشنهاد مدیریت بانک با تکنسین‌های انگلیسی) و پاسخ می‌دهد: «از نظر ایرانی‌ها نقش بانک این است که آنها را پایین رودخانه بفرستد و از نظر انگلیسی‌ها بانک را به نوکرشان تبدیل می‌کند».

اختلاف اصلی مصدق با بانک جهانی بر سر این بود که از تکنسین کشورهای دیگر مانند آمریکا استفاده شود اما آنها می‌گفتند فقط انگلیسی و همین احساس بدی به طرف ایرانی داده بود که شرکت سابق می‌خواهد با تالیوی بانک جهانی برگردد.

نیکلا گرجستانی قبل‌تر هم در مقاله‌ای در روزنامه دنیای اقتصاد در تاریخ ۲۸ اسفند ۱۴۰۰ شواهد و اسناد خود را آورده بود و در اسفند ۱۴۰۲ هم با تفصیل بیشتر نوشت.

۴

چاپ غیرقانونی اسکناس: این گزاره هم باطل است و توجیه کودتا نیست. چون مجلس در ۱۰ اسفند ۱۳۲۹ - قبل از ترور رزم‌آرا-به دولت اجازه داده بود ۲۲۰ میلیون تومان اسکناس چاپ کند و عملاً کار به دولت بعد کشید. در ۶ مرداد ۱۳۳۰ هم مجلس اجازه انتقال ۱۴ میلیون لیره از پشتوانه اسکناس را به دولت داد. چاپ اسکناس قانونی بود چون مبتنی بر لوایح قانونی بود و به تعبیر آقای محمد امینی در کتابی که در پاسخ به آقای میرفطروس نوشته (سوداگری با تاریخ / صفحه ۵۳۰) اسکناس‌ها در خانه مصدق در خیابان کاخ تهران یا روستای احمدآباد چاپ نمی‌شد تا کسی باخبر نشود بلکه در چاپخانه‌ای در لندن با رای‌زنی خزانه‌داری بریتانیا چاپ می‌شد و موضوعی نبود که شاه نداند و تا باخبر شد حکم برکناری بنویسد.

۵

مصدق ایران را به آغوش کمونیسم می‌انداخت: این ادعا را بیشتر مرحوم بیژن اشتری مترجم فقید دامن زد که نوشت: «مصدق فقط در صورتی می‌توانست به حکومت خود ادامه دهد که با حزب توده وارد یک حکومت ائتلافی شود و حتماً می‌دانید که حکومت ائتلافی اولین شگرد غصب قدرت توسط کمونیست‌هاست... سازمان مخفی نظامی حزب هم گسترش بیشتری می‌یافت و هم‌زمان کلیت ارتش و نهادهای امنیتی و اطلاعاتی را هم مال خود می‌کرد و خلاصه نهایتاً ایران تبدیل می‌شد به یکی از اقمار اتحاد شوروی...»